

اتحاد برای همه پرسی

ترجمه فصل ۸ - انفجاری اجتناب‌ناپذیر از درون

از کتاب «نسیم دگرگونی»

بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

جمهوری اسلامی ایران، در قالب یک ساختار سیاسی به بن بست رسیده است. بیش از دو دهه پس از ظهورش، نه توانائی و نه تمایلی برای اجرای اصلاحات اقتصادی موثر یا آزادی و رفع محدودیت‌های سیاسی از خود بروز داده است.

هر چند که سر و کار رژیم ملایان با مردمی بی اندازه صبور و پاکدل بوده، ولی با این وجود، دیگر قادر نیست که خود را بر اریکه قدرت نگهدارد و در واقع با انفجاری اجتناب‌ناپذیر از درون روبروست. شکاف و تفرقه در میان جناح‌های ظاهری و مختلف رژیم در سالهای اخیر شدت یافته و امکان فروپاشی داخلی، هر لحظه بیشتر می‌شود. دستیابی به یک حکومت مذهبی فاسد و بی‌کفایت آرمانی نبود که مردم بخاطرش انقلاب کنند - امروز همه در جستجوی فرصتی هستند تا با سرنگونی این نظام، آینده سیاسی بهتری را برای خود رقم بزنند. البته نحوه سقوط رژیم هم حائز اهمیت است چرا که در ماهیت دولت آتی تاثیری انکارناپذیر خواهد داشت.

پیش شرط‌هایی برای تغییر و تحول

اولا اوضاع داخلی ایران باید آمادگی تغییر را داشته باشد. واضح است که یک رژیم سرکوبگر و خودکامه،

به آسانی سرنگون نخواهد شد، همانطور که شاهد سرسختی دیکتاتوری‌های نظامی و کمونیستی بوده‌ایم. ولی اوضاع ایران تحول یافته و دور نمای تغییری مثبت کاملاً مشهود است. در درون طبقه حاکم، از هم‌پاشیدگی و چند دستگی افزایش یافته و شکاف بین جناح‌های به اصطلاح «رقیب» را وسیع‌تر کرده است.

از زمان مرگ آیت‌الله خمینی، دار و دسته ویژه‌ای از ملایان در ایران حکومت کرده‌اند، ولی حتی همین دار و دسته نیز آن قدر هوشیار بوده که به انزجار مردم از اغلب سیاستهایش پی ببرد. خود این ملایان هم در بیست و چند سال پیش، هیاهوی انقلاب را تجربه کرده و به نیکی آگاهند که اگر افکار عمومی و خواسته‌های مردم را نادیده بگیرند، با خطر یک هرج و مرج جدی و یا حتی آشوب همگانی روبرو خواهند شد. کوتاه سخن آنکه، امروز در نتیجه کورفکری‌های این رژیم، ما اینک جامعه‌ای داریم که آماده یک تغییر و تحول بنیادی‌ست.

ولی برخلاف نگرش جهان خارج، که هنوز هم به اعتدال و اصلاح‌پذیری رژیم اسلامی امید بسته‌است، ایرانیان به این نتیجه رسیده‌اند که حکومت‌دینی ذاتاً انعطاف‌ناپذیر بوده و نمی‌تواند نقشی در آزادی و ترقی خواهی داشته باشد. حتی اگر ملایان حاکم نیز، خود به ضرورت دگرگونی بنیادی پی ببرند، بزرگترین مانع و سد راه آنان، قانون اساسی جمهوری اسلامی است. برای نمونه، مردم غالباً انتظار داشتند که خاتمی به وعده‌های انتخاباتی خود جامه عمل بپوشاند - وعده‌هایی که موجب شد اکثریت قابل توجهی از آراء، به ویژه آرای زنان و جوانان را بدست بیاورد - ولی شکست او در این راه، صرفاً به این دلیل بود که برای پی‌گیری و اجرای آن وعده‌ها، او می‌بایست نص صریح قانون را نقض کند.

نکته مهمی که باید در مد نظر داشت این است که قانون اساسی جمهوری اسلامی، نهایتاً بر مبنای قوانین الهی پایه‌ریزی شده و مقام رهبری یا ولی فقیه که امروز در ید آیت‌الله خامنه‌ای است، در تفسیر قوانین به صلاحدید خود، تام‌الاختیار است و در واقع با حق وتو، می‌تواند هر مصوبه‌ای را که با رای او سازگار نبود، رد کند. اجمالاً، قوه مقننه و یا حتی رئیس قوه مجریه، مضحکه سیستمی هستند که که سردمداران رژیم، اصرار بر مردم‌سالار و دموکرات‌منش بودن آن می‌ورزند.

سرخوردگی و نادیده گرفته شدن خواسته‌های مردم، به ویژه در طبقه روشنفکر و جوان، به صورت بحث‌های جدی عمومی در مطبوعات شکل گرفته و متبلور شده‌است، و این در حالیست که رژیم تا توانسته، صدای بسیاری از نویسندگان و اهل قلم را خاموش کرده است. حتی بعضی از جانبداران اولیه نهضت اصلاحات که تا چندی پیش، مبلغ اصلاحات در چهار چوب قانون اساسی بودند،

امروز به امکان‌پذیری چنین اصلاحاتی اطمینان ندارند. نتیجه عمده‌ای که اینک عاید بسیاری از مردم از جمله دانشجویان و برخی از طرفداران خاتمی شده است، این است که تنها یک دولت غیرمذهبی (سکولار) می‌تواند بصورتی موثر، دست به اصلاحات عمیق زده و یک نظام مردم‌سالار واقعی را مستقر کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، همه چیز به جدائی دین از دولت بستگی دارد.

برخی از ملایان حاکم، علی‌رغم آنکه هنوز به نوعی دیگر از دولت مذهبی معتقدند، اذعان می‌کنند که اگر رژیم برای تغییر و تحول، از خود تعهدی جدی نشان ندهد، آنان از صحنه سیاسی بیرون ریخته خواهند شد. در این میان، ملایان سنتی، که رژیم آنان را به سکوت وادار کرده، از ابتدا بر این عقیده بوده‌اند که دخالت مستقیم روحانیان در حکومت، در واقع هم به ملایان و هم به مذهب، آسیب خواهد رساند. صحت این پیش‌بینی امروز بعد از بیست و چند سال حکومت دینی در ایران به روشنی مشهودست. با این گفته، معتقدم که برای اولین بار بعد از دو دهه برای فراهم‌آوردن تحولی نوین، زمینه نوید بخشی را در اختیار داریم. با دقت و دلسوزی و عزم و اراده ملی، نهضت غیر مذهبی (سکولار) امروز، بعد از رژیم فعلی، به یک دم‌کراسی و کشوری لائیک تبدیل خواهد شد.

به عنوان پیش‌شرطی دیگر، این نهضت نیازمند سازمان‌هایی برون‌مرزی و درون‌مرزی است تا روند تحول را با نیرو بخشیدن به یکدیگر، تقویت کنند. در واقع این تحول به خاطر آنکه خواست مردم است، و یا به دلیل اینکه ملایان حاکم روزی زمان کناره‌گیری را دریافته و با آرا مردم، اریکه قدرت را رها کنند، به خودی خود شکل نخواهد گرفت. ملایان حاکم هرگز داوطلبانه قدرت را رها نکرده و موجبات دستیابی مردم را به دموکراسی میسر نخواهند کرد. تنها زیر فشار خواسته‌های مردم، فشاری بی‌امان و تسلیم‌نشدنی، می‌توان آنها را وادار به ترک حکومت و تمکین از آرمانهای مردم کرد. بنا بر این نقش نیروهای مردم‌سالار و مخالف رژیم، چه در داخل و چه در خارج، اساساً باید به مجرائی برای بازتاب احساسات و آرمانهای مردم تبدیل شود.

اما داشتن سازمانی در گروه‌های اپوزیسیون، به تنهایی کافی نیست. عناصر مخالف به ویژه آنهایی که در برون‌مرز به سر می‌برند، باید به نحو موثرتری با یکدیگر همکاری کنند. گروه‌هایی که در داخل هستند و اکثراً خود را به صورت سازمانهای زیر زمینی تشکل داده‌اند، این وظیفه مهم را بر دوش دارند که بخاطر یک تلاش همگانی، دست به دست هم دهند. فقط یک چنین ائتلاف نیروها در سطح ملی است که به ایرانیان امکان خواهد داد تا حالتی تهاجمی گرفته و نه تنها روند تغییر و تحول را هدایت کنند، که عملاً شرایط خود را برای تامین یک آینده سیاسی نوین به رژیم تحمیل کنند.

به نظر من، فعالان سیاسی در خارج دو وظیفه اساسی بر عهده دارند: نخست، صف آرائی و جلب حمایت جامعه ایرانیان برون مرز، به منظور کمک رسانی مالی و فکری به هم میهنان درون مرز، به ویژه به پرچمداران مبارزه ما - یعنی دانشجویان و گروه های گوناگونی از اندیشه وران - و دوم، ساماندهی و اطلاع رسانی منظم به جوامع بین المللی با هدف بالا بردن سطح آگاهی و حساسیت جهانیان به واقعیات ایران.

همانطور که در آفریقای جنوبی و یوگوسلاوی شاهد بودیم، پایداری و جدیتی که مردم در بدست آوردن خواسته های خود به خرج دادند، توانست با فشار بر حکومت های دمکراتیک، آنان را وادار سازد که در سیاست خارجی خود، دست از روشهای معمول برداشته و به سوی حمایت از یک روند مردم سالار به منظور ایجاد تغییر و تحول گرایش پیدا کنند. به همین مصداق، ایرانیان، پس از گذشت بیش از دو دهه، در انتظار دریافت پیامهای روشنی از سوی آزادیخواهان جهان هستند - پیامهایی مبنی بر اینکه نه تنها سایر دولتهای جهان، با ادامه رژیم فعلی در ایران صرفاً به خاطر حفظ پاره ای از منافع اقتصادی، موافق نیستند، بلکه در راستای اصولی که به آنها باور دارند و در دفاع از حقوق بشر و آزادی، عملکرد حکومت فعلی را در نقض فاحش همان اصول، دیگر تحمل نخواهند کرد. انتظار ایرانیان، چیزی بیشتر و یا کمتر از آنچه که در مورد دیگر ملت های ستمدیده انجام شده، نیست.

در عین حال، باید به منظور دستیابی به اهداف ملی، اهمیت اتحاد و همبستگی را در میان گروه های مختلف اپوزیسیون، در مد نظر داشته باشیم. هرگونه انحراف به سمت بحث های نابهنگام مسلکی و ایدئولوژیکی و یا پافشاری بر باورهای سیاسی ای که تنها منافع شخصی را در بر می گیرند، لطمه ای جبران ناپذیر به روند آزادی و ترقی خواهی وارد خواهند ساخت. همانطور که قبلاً اشاره شد، تا جایی که تلاشهای خود را معطوف به ایجاد فضائی مناسب و مساعد برای یک همه پرسی آزاد و عادلانه کنیم، فرصت تبلیغ و ترویج سیاست ها و عقاید شخصی، بدون شک پیش خواهد آمد.

با وجود اهمیت دیدگاه هایی که هم اکنون در عرصه جهانی به چشم می خورد، من همچنان نگران این نکته هستم که تفاوت این نقطه نظرها، که البته منافع کوتاه مدت و واشنگتن و اروپا به آن شدت بخشیده است، مانع از آن شده که کشورهای غربی، مابین یکدیگر، برای رویارویی با مسئله ایران به توافق برسند. در سیاست های سایر مراکز قدرت، مانند چین و روسیه، در مورد منطقه، از زمان پایان جنگ سرد، تغییر چندانی صورت نگرفته و بالنتیجه، واکنش های مشابهی را نسبت به اروپا و بویژه ایالات متحده به همراه داشته است.

منافع تجارتي و پی‌گیری از برخی معاملات بدنام و ننگین نفتی، باعث شده که بسیاری از کشورها، سنگدلانه، سعادت مردم ایران و موقعیت و خیم حقوق بشر را در کشور ما نادیده بگیرند. با وجود آمد و شد و بر سر کار آمدن دولتهای گوناگون و پی‌پی‌آمریکائی، چه از حزب جمهوریخواه و چه از حزب دموکرات، به نظر می‌رسد که دولت آمریکا هنوز در چنبرهٔ سیاست خودساختهٔ «محدودیت دوگانه» و «تحریم اقتصادی» گیر کرده و فراتر از آن نرفته است.

گرچه در آخرین روزهای دولت کلینتون، تماس‌های دیپلماتیکی با رژیم ملایان گرفته شد، در واقع، تلاش مذبحانه برای یافتن عوامل «میانه رو» در بطن حکومت دینی، هرگونه تغییر در سیاست عادی کردن روابط با تهران را به بن بست کشانده است. اما بدتر از همهٔ اینها، پی‌گیری از سیاستی کاملاً متفاوت و بی‌اندازه خطرناک، یعنی سیاست «دلجوئی» از رژیم ملایان است.

تحریم اقتصادی

تلاش و مبارزه ایرانیان برای ایجاد تغییر و تحول سیاسی و چشم‌انداز طرح سیاست‌هایی نو در دولت جورج دبلیو بوش، موقعیت کنونی را تبدیل به مساعدترین زمان برای ایجاد روابط بین ایران و آمریکا، از آغاز پیدایش رژیم ملایان می‌کند.

مبارزه ای که امروز در ایران شکل می‌گیرد، در واقع، پیکار بین دو نیروست - مبارزهٔ یک نهضت مردمی ست علیه خودکامگی و تک‌سالاری - مبارزه‌ای که بنیادگرائی اسلامی را رد کرده، حکومت «ولایت فقیه» آیت‌الله علی خامنه‌ای را مردود شناخته و خاتمی به اصطلاح «دوباره انتخاب شده» را بعنوان عنوان یک نیروی استفاده شده و یک مهرهٔ سوختهٔ سیاسی می‌نگرند.

نیروی جوانی که تازه پدیدار شده و از آن بعنوان «نیروی سوم» یاد می‌شود، شدت ناسازگاری میان مردم‌سالاری و دین‌سالاری را به نیکی تشخیص داده، و به همان شدت و اندازه باور دارد که تئوکراسی ویژهٔ خاتمی از بنیادگرائی رژیم، قابل تفکیک نیست. این جوانان دریافته‌اند که عقیدهٔ رهبران غربی مبنی بر اینکه خاتمی در دورهٔ دوم ریاست‌جمهوریش، به یک اصلاح طلب واقعی مبدل خواهد شد، امیدی عبث بیش نیست. مهمتر اینکه می‌دانند سیاستهای غرب که به خاتمی بابت اصلاحاتی انجام نشده، پیشاپیش پاداش داد، در زمانی صورت گرفت که بیش از دو دهه حکومت مذهبی و استبداد، در ایران برقرار بوده است.

خاتمی و سایر مذهب‌یون حاکم در ایران، با نقاب تقوا و دیانت، سرکوب‌های سیاسی، نابسامانی اقتصادی و فساد اخلاقی را ترویج داده‌اند. آنان ایران را به صورت یک کشور منفور و مطرود ساخته و شهروندان را از حقوق اساسی خود محروم کرده و نیمی از مردم را، از طریق انتخابات نمایشی که در آن کاندیداهای انتخاباتی با نظارت استصوابی رژیم برگزیده می‌شوند، به ورطه فقر افکنده‌اند. عواقب این عملکردها به اینجا انجامیده است که رهبری این نظام یا ولی فقیه، خالی از هر گونه دادگری نوین و حکومت مردمی است؛ تروریزم دولتی، پیگیری از فن‌آوری‌های هائی که مصارف دوگانه دارند، دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، بی‌کفایتی در مدیریت اقتصادی - به دلیل قوم و خویش پرستی - و فساد و غارت منابع طبیعی، مجموعه‌ای از دست‌آوردهای این رژیم رانشکیل داده است.

دولت ایالات متحده و کنگره آمریکا، به حق، ارکان رژیم ملایان را محکوم می‌کنند. ولی اینک موقع آن رسیده که کانون فکری سیاست غرب به تحولات داخلی ایران معطوف شود. این امر تا حدی به این خاطرست که تغییر و تحول در ایران، بدون شک، از درون کشور سرچشمه خواهد گرفت. واشنگتن و متحدانش، باید از طریق حمایت سیاسی و معنوی، از مردم ایران پشتیبانی کنند. آنها باید به تحولات دموکراتیک، از طریق کمک‌های غیر مستقیم به نهضت‌های نوپای مخالف رژیم، یاری بخشیده و با بهره‌گیری از امکانات و فرصتهای جدیدی که اینترنت و سایر فن‌آوری‌های جدید فراهم آورده، پخش و تکثیر اطلاعات بی‌غرضانه را گسترش دهند تا نه تنها مایه امید جوانان ایران، بلکه وسیله ملموسی برای تحقق آمال آزادیخواهان آنان شوند.

در عین حال هر سیاست‌پویا و موثری که ایالات متحده آمریکا و متحدان آن برای پشتیبانی از ایران مردم‌سالار فردا دارند باید در برگیرنده تحریم‌های مسئولانه در رویارویی با رژیم فعلی باشد. به عقیده من، کوشش به منظور لغو بدون قید و شرط تحریم‌ها، سیاستی ست اشتباه. هر نوع کاهش در ابعاد تحریم، باید با توجه به سابقه رژیم در زمینه مراعات حقوق بشر، مانند آزادی زندانیان سیاسی یا رفع ممنوعیت‌های مطبوعاتی و یا از میان بردن محدودیت فعالیت احزاب سیاسی صورت بگیرد.

اگر چنین تغییرات و تحولاتی در عملکرد رژیم صورت گرفت، آنوقت است که ایالات متحده آمریکا، ممکن است برای صدور فرآورده‌های کشاورزی و طبی به موسسات غیر دولتی ایران اعتبار صادراتی داده و فروش رایانه و نرم افزار به ایران و فروش قطعات هواپیماهای مسافربری و غیرنظامی را مجاز

سازد تا ایرانیان از وحشت پرواز با هواپیماهای غیر قابل اعتماد ساخت شوروی پیشین، رهائی یابند.

شرکتهای انرژی آمریکائی از جمله واحدهائی هستند که بیش از همه برای کاهش تحریم ها تلاش می کنند. متاسفانه ذخایر نفتی ایران نه تنها یک موهبت اقتصادی ست بلکه، برای حیات رژیم فعلی، در حکم یک شاهرگ سیاسی ست. در این زمینه لازم است که تحریم ها علیه رژیم کنونی ایران کاهش نیابد و موسسات خارجی اجازه نیابند که در معامله با نظام ملایان، به نحوی موجب تقویت رژیم و در نتیجه تسهیل سرکوبی مردم ایران بشوند.

در یک ایران مردم سالار که قانون و شفافیت مالی حاکم باشد، شرکتهای غربی خواهند توانست ذخایر و منابع نفت و گاز طبیعی ایران را به نحوی منصفانه و با رقابتی سالم، استخراج و توسعه دهند، بدون آنکه این داد و ستدها از چشم مردم پوشیده و یا به آنان تحمیل شود.

سودی که از این رهگذر، عاید آمریکا می شود، کاملاً روشن است. بسیار حیاتی ست که ایران، بعنوان پرجمعیت ترین و مهم ترین کشور ژئوپولتیک خاورمیانه، به سرزمینی دمکراتیک و مردم سالار تبدیل شود. ایرانی آزاد، خواهد توانست با غرب از لحاظ سیاسی در منطقه و ماورای آن به توافق و همفکری برسد؛ نقشی سازنده در نهادهای بین المللی ایفا کند؛ داوطلب میانجیگری سازنده در روند صلح اعراب و اسرائیل شود؛ معبر مطمئن و قابل اعتمادی برای عبور منابع نفت و گاز دریای مازندران به بازار های بین المللی شود و سرانجام، ثبات و پایداری را به خلیج فارس و تنگه هرمز بازگرداند - تنگه ای که مسیر استراتژیک حمل و نقل دو سوم ذخایر انرژی جهان است.

اپوزیسیون برون مرزی

در این مرحله، برای اپوزیسیون برون مرز، جنبه حیاتی دارد که همکاری با دولتها و سازمانهای سیاسی و غیر سیاسی بین المللی را فراهم و تسریع کنند تا این نهادهای علاقمند نیز، فعالیت های خود را با سازمانهای مبارز داخلی، همگام کنند. علاوه بر آن، نباید از یاد برد که رسانه های بین المللی، به طوری که در روند ترقی خواهی و رفع محدودیتها در سایر نقاط جهان مشاهده شد، نقشی حیاتی دارند. به همین دلیل، یاری و خدمت به هم میهنان درون مرز، می تواند از طریق پخش، تکثیر و افشای هر چه بیشتر اطلاعات دقیق و مبسوطی باشد از آنچه که روزانه در داخل ایران رخ می دهد. این فشار می تواند دولت ایران را وادار کند تا از روند نو پای مردم سالاری جلوگیری نکند. رویدادها اینک به سمت و جهتی درست در حرکت اند. ایرانیان برون مرز، با آگاهی از پیکار هموطنان خود در

سنگرهای داخلی، نیروئی تازه یافته و اینک موج دوم فعالیت خود را آغاز کرده‌اند.

جای نگرانی است، در حالیکه نسل جوان ایران مرحله بیداری سیاسی را طی می‌کند و طرز فکر آنها در نتیجه واقعیات تلخ رژیم ملایان تغییر کرده، هنوز برخی از افراد و گروهها در جوامع برون مرزی، به زحمت می‌توانند گذشته را پشت سر بگذارند. آنان، در واقع، از عقاید سیاسی ای پیروی می‌کنند که همگام با این دوره و زمانه نیست. اما چه طرز تفکر این اشخاص تغییر و تکامل پیدا کند یا دست‌نخورده باقی بماند، حوادث ایران منتظر نخواهند ماند که آنان خود را به قافله آزادی برسانند.

من صمیمانه معتقدم که اگر قرار بر اینست که به جوانان کشورمان در تلاششان برای دستیابی به آزادی کمک کنیم، نباید مسائل بی‌ارتباط گذشته را سربار و سد راه آنان کنیم. من همچنین قویا استدلال می‌کنم که هیچکس - از جمله خودم پیش از هر فرد دیگری - نباید رفتاری «قیم‌وارانه» با مردم آزادمنش ایران داشته باشد و یا نتیجه‌ای از قبل تعیین شده را به آنان تحمیل کنیم. ما باید به توانائی هم‌میهنان خود در اخذ تصمیمات عاقلانه برای آینده کشور، باوری استوار داشته باشیم.

اغلب، استدلال‌هایی را در طرفداری از یک رهبری قدرتمندانه می‌شنوم. افرادی مرا مورد انتقاد قرار داده و بی میلی مرا در ایفای نقشی پرخاشگر و سلطه‌جو، دلیل عدم پیشرفت برخی مسائل می‌پندارند. برای من شگفت‌آور است که همان اشخاصی که زمانی پدرم را در زیاده‌روی و سوء استفاده از اختیاراتش سرزنش کرده و او را یک دیکتاتور می‌پنداشتند، به آنجا رسیدند که او را در پرهیزش از پرخاشگری و سلطه‌جوئی در جلوگیری از انقلاب، مورد شماتت قرار دادند. طرفه آنکه، امروز افرادی با همان دیدگاه، از من می‌خواهند که نقشی مشابه را ایفا کنم - آنان فراموش کرده‌اند که در واقع، همین برخوردها و دیدگاهها، باعث پیدایش بحران سیاسی در ایران پیش از انقلاب شده بود.

من شک دارم که چنین افرادی درسهای تاریخ را فرا گرفته باشند، اما در مورد خودم، اطمینان دارم که آموزه‌های تاریخی را فراموش نخواهم کرد. صرف نظر از آنچه که گفته شده و یا گفته خواهد شد، من هرگز به وجدان خود پشت نکرده و نخواهم کرد. من، منافع ملی و وطنم را با گرفتار شدن در چنین تله‌هایی، پایمال نخواهم کرد. شک ندارم که یک رهبری پر جذبه و گیرا از مزایای انکارناپذیری برخوردار بوده و فردی مانند من می‌تواند نقش مهم و یاری‌دهنده‌ای در معرفی و نهادینه کردن تفکر عرفی، مردم‌سالاری و یا جامعه مدنی داشته باشد. من مصرانه باور دارم که مهم‌ترین نقش من بعنوان یک رهبر، بالاتر از هر چیز دیگر و در کمال فروتنی، در میان گذاردن تجربه‌ها، دانسته‌ها و کاردانی‌هایی است که در طول این سالها بدست آورده‌ام - به عبارت دیگر باید به جای تحویل

ماهی به درب خانه ها، به هم میهنان، شگردهای ماهیگیری را آموخت.

در همان راستا، من هرگز از مسئولیت‌ها و وظایف خود شانه خالی نکرده و نخواهم کرد. چکیده سخنان من آنست که در دنیای امروز، دیگر رهبری فردی امکان‌پذیر نیست و رهبری باید میان لایه‌های گوناگون، به هر دو صورت افقی و عمودی، توزیع شود. من از روز نخست، با همین مبنای فکری به مبارزاتمان نگریسته‌ام و در این روند همگانی و فراگیر، با همین روحیه به ایفای نقش خود خواهم پرداخت. من صراحتاً نظراتم را برای بسیاری از رهبران جامعه‌مان بیان کرده، و امیدوارم که سایر افراد جامعه نیز برتری این روش را بر دیگر روشهای سنتی ولی غیر واقع بینانه و غیر عملی درک کنند.

سقوط رژیم:

چهار سناریوی ممکن

باید با گرایش و برداشتی نو، در میان آندسته از کسانی که در بین ما، متعهد به اصول آزادی هستند، خود را برای یک رشته واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های احتمالی رژیم در رویارویی با سرنگونی‌اش، آماده کنیم. من، وقوع یکی از این چهار سناریو را احتمال می‌دهم:

اولین سناریو، یک روند تحولی و بدور از خشونت است که رژیم، رفته رفته چهره و ماهیت استبدادی خود را از دست داده و در پاسخ به خواسته‌های مردم، وادار به تسلیم امتیازهای دمکراتیک روزافزونی می‌شود. با همین روند، نهایتاً مجلس رای به برگذاری یک همه‌پرسی در باره اصلاحات و لغو قانون اساسی کنونی می‌دهد که به همراه آن، پایان حکومت ملایان و جمهوری اسلامی نیز فرا می‌رسد. اگر روزی عده‌ای از اصلاح قانون اساسی فعلی سخن می‌گفتند و جانبداری می‌کردند، با گذشت زمان هر روز از تعداد طرفداران این پروژه کاسته می‌شود. دلیل اصلی اینست که حتی اگر مقام رهبری و ولایت فقیه، صرف نظر از ترفندها و شگردهای پیچیده‌ای که قصد انکار و کتمان ماهیت مستبدانه آن را دارند، به یک پست انتخابی تبدیل شود، تصور یک رهبر لغزش‌ناپذیر، به ویژه از نوع انتخابی آن، کاملاً غیر منطقی و نامتجانس بنظر می‌رسد. اگر او براستی از خطا و لغزش بدور نیست، پس چرا باید در باره تمامی مسائل کلام آخر را بازگو کند و اگر جایز الخطاست در آنصورت، منطقی که در این مقام نهفته، چیست؟ آیا می‌توان در مورد صحت و سقم قوانین اسلامی به بحث نشست و بخشهایی از قوانین شرعی را در مجلس مردود شناخت؟ نه تنها اسلام، که روند مردم‌سالاری هم در چنین چهارچوبی، آسیب‌پذیر می‌شوند.

در عین حال با حفظ یک روش مسالمت آمیز و تدریجی، انتقال و گذر از نظم کهنه به نو، نامحسوس شده و خشونت‌آمیز نمی‌شود، و بالاخره، نظم و قانون شکنی وجود نخواهد داشت. در این راستا، حیاتی‌ترین عنصر، آمادگی و تلاش هماهنگ گروه‌ها و سازمانهای طرفدار مردم‌سالاریست که با همکاری، به رهبری حساس و پراهمیت دوران گذر، شکل خواهند داد. این مدت حساس‌ترین دوره تکامل تاریخی خواهد بود و هر قصوری در راهبرد صحیح این مرحله، به فاجعه‌ای دیگر، شاید وخیم‌تر از آنچه که در ۱۳۵۷ رخ داد، خواهد انجامید.

واضح است که فواید این سناریو در ماهیت صلح‌آمیز آن نهفته است. این سناریو از لحظه سرنگونی و فروپاشی نظام، از هرج و مرج احتمالی در مدت گذار احتراز کرده و به احتمال زیاد، در روند خود از حمایت و تشویق بین‌المللی و حتی کمک مالی نیز برخوردار خواهد بود. در حقیقت، این سناریو از بسیاری از جوانب، یک سناریوی ایده‌آل و مطلوب است ولی در عین حال نباید آنقدر ساده لوح بود و تصور کرد که ملایان حاکم در تهران به همین اندازه بلندنظر و بزرگووار باشند. با توجه به کارنامه ننگین رژیم، در ترورها و کشتار مخالفین سیاسی، چه در ایران و چه در خارج، تصور اینکه ملایان به آسانی صحنه سیاست را ترک کنند، دشوار بنظر می‌رسد، چرا که رژیم‌های دیکتاتوری، کمتر رغبت نشان داده‌اند که نظام کهنه را که در واقع منافع عمده خودشان را در بر می‌گرفته، رها کنند. برای «ولی فقیه» هم به ویژه دشوار خواهد بود که مقام و موقعیتی را رها کند که سمبول و مظهر و نمایانگر جمهوری اسلامیست - به عبارت دیگر، ولی فقیه، سمبول حکومت ملایانیست که با نقاب دیانت بر اریکه قدرت تکیه زده و گذشته از اینها، مظهر حکومتیست که منافع مالی سرشاری را برای رهبران فاسد رژیم به ارمغان آورده است. در نتیجه، واقع بینانه نیست که انتظار داشته باشیم ایران از مخمصه جمهوری اسلامی، بی‌دغدغه و بدون دردسر خلاص شود.

در سناریوی دوم، باز هم بحث بر سر عبور از مرحله فعلی به سمت یک رژیم مردم‌سالارست، ولی نه چندان بی‌درد سر و آسان. در این سناریو، ملایان درک می‌کنند که کشتی آنان در حال غرق شدن است، ولی قادر به ترک کردنش نیستند. مردم سرخورده و مایوس و خشمگین، به این نتیجه می‌رسند که که روند آزادی نه تنها سرعت چندانی ندارد بلکه پاسخگوی نیازهای فوری و اضطراری آنان هم نیست، و در این میان، رژیم قادر نیست که خود را از سیطره حکومت ملائی رها کند. با راه یافتن نیروهای مخالف به مجلس و اعمال فشار هر چه شدیدتر، رژیم سعی بر آن خواهد داشت که زمان بیشتری را برای خود دست و پا کند. خاتمی و یا هر اصلاح طلب احتمالی دیگر، حتی اگر مصمم به حمایت از تمامی نیروهای اصلاح طلب هم باشد، اقتدارگرایان سد راهش شده و مسیر فعالیت‌ها، نهایتاً به تنگنا و

بن بست کشانده خواهد شد. در نتیجه رسانه‌ها در مقابل هر نوع سانسور و کنترل، واکنش نشان داده و با توسل به تاکتیک‌ها و روشهای مخفیانه و پخش و تکثیر شبنامه‌ها، جبهه وسیعی را در مقابل رژیم می‌گشایند.

افکار عمومی بین‌المللی از رژیم می‌خواهند که مخالفت گسترده را پذیرفته و با مسالمت، مصدر حکومت را ترک کنند. بتدریج تعداد افرادی که به رژیم پشت کرده و به جبهه مردم می‌پیوندند افزوده می‌شود، و برخورد مردم با نیروهای امنیتی امری عادی می‌شود. بخش اعظم طرفداران رژیم نا امید شده و خود را از بدنه آن جدا می‌کنند، و تنها یک هسته سرسخت مقاوم بر جا می‌ماند. مردم عنان امور را بدست گرفته و تظاهرات و اعتراضات و اعتصابات ترتیب می‌دهند و خواستار یک همه‌پرسی برای تعیین آینده رژیم می‌شوند. مردم از ولی فقیه خواهند خواست که از مقام خود استعفا دهد. سرانجام، ملایان مجبور به تسلیم در برابر آمال و خواست‌های مردم شده و فرصتی خواهند داد که از طریق یک انتخابات پارلمانی غیر محدود، ملت جانشین رژیم را تعیین کنند.

این سناریو نوید بخش است، اما می‌تواند چند خطر را نیز در بر داشته باشد چرا که سقوط و سرنگونی قدرت و معضلات جدی مقابله نیروها و وقفه دوران گذر از یک دولت به دولتی دیگر، در آن بوضوح مطرح است. در نبود یک قدرت مشروع، احتمال وخامت اوضاع عمومی و هرج و مرج بسیار زیاد است.

در سناریوی سوم، رژیم تا آخرین لحظه، دست از مقابله و مقاومت برنداشته و از نیروهای فشار خود و حتی یگان‌های پنهانی ویژه سرکوب و مداخله استفاده خواهد کرد، چرا که دیگر دستیازی به قتل عام، برایش هیچ اهمیتی ندارد. فرآیند فوری این عملکرد، یک رژیم شبه نظامی و مستبد است که تمامی اندوخته‌های گذشته را در ترقی خواهی و مردم‌سالاری، لغو و فسخ خواهد کرد. اصلاح طلبان، سرکوب، زندانی و حتی ترور خواهند شد و سرانجام، هر نوع تظاهر به مشروعیت اسلامی از میان خواهد رفت. بدون شک، جامعه بین‌المللی رژیم را محکوم کرده و حکومت بیش از هر زمان دیگری، به انزوا کشانده خواهد شد. تغییر و تحول به مدت نامعلومی به تاخیر خواهد افتاد و فقط یک مبارزه و کشمکش دراز مدت مسلحانه می‌تواند رژیم را از میان بردارد. هر چند که رژیم صرفاً به اتکای سرکوب و اعمال زور می‌تواند چند صباحی بیشتر بر سر قدرت باقی بماند، خرابی اوضاع به انقلاب دیگری منتهی می‌شود. بدبختانه این سناریوی بسیار تاسف‌بار و منفی را نمی‌توان نادیده گرفت.

هر قدر هم که جامعه بین‌المللی اینگونه رویدادها را محکوم کند، ما نباید واقع‌بینی خود را از دست

داده و به مداخله فیزیکی از خارج، به منظور جلوگیری از وخامت اوضاع داخلی، اتکا کنیم. اگر نیروی بوجود آمده از یک ائتلاف بین‌المللی، تمایلی به مداخله مستقیم یا حتی کمک‌رسانی به منظور سرنگون کردن رژیم‌های خودکامه را نداشته باشد، چنین مداخله‌ای در ایران مگر در یک سناریوی جنگ، واقعا غیر قابل تصور خواهد بود. در واقع، خطر اصلی در آنجاست که یک دشمن بالقوه رژیم، با عملکردی مشابه آنچه که عراق اندکی بعد از انقلاب به آن دست زد، از آشفتگی اوضاع داخلی ایران سودجویی کند. چنین مداخله‌ای مسلما موجب واکنش دنیای خارج خواهد شد. حداقل می‌توان به واکنش‌هایی چون یک حمایت لفظی و بسیار صریح بین‌المللی با اعلامیه‌های رسمی دولتها و قطعنامه سازمان ملل متحد و دیگر فشارهای دیپلماتیک، امید بست. همه این موارد در صورتی روی خواهد داد که مردم ایران مورد سرکوب وحشیانه و دیوانه‌واری قرار بگیرند. اما هیچیک از این اقدامات در کوتاه‌مدت، موانعی برای رژیم پدید نمی‌آورند و ایران احتمالا برای زمانی دراز مدت، دوباره زیر یوغ حکومتی مستبد، اسیر و گرفتار خواهد ماند.

در سناریوی چهارم، اوضاع وخیمی برای رژیم ترسیم می‌شود - اوضاعی که به یک هرج و مرج داخلی و درگیری جناح‌های متخاصم از جمله گروه‌های مافیائی می‌انجامد که همه برای کنترل رژیم و بدست گرفتن قدرت و نفوذ تقلا می‌کنند. چریک‌هایی از گروه‌های مختلف، با پیکارهای مسلحانه، بتدریج اوضاع داخلی را به یک جنگ داخلی و یک پیکار خانمان سوز تبدیل خواهند کرد. امکان دارد که فرصت‌طلبان و نیروهایی که الزاما به اصول مردم‌سالاری اعتقادی ندارند، پشتیبانانی هم از میان سپاهیان پیدا کرده و در نتیجه تمام کشور را گرفتار یک جنگ داخلی کنند - جنگی که تا یکی از جناح‌ها بر دیگران مسلط نشود، ادامه خواهد یافت. چنین سناریویی برای مردم و حتی زیربنا و ساختار کشور فاجعه‌ای بزرگ‌ست، چرا که مانند بیروت در اواخر قرن بیستم، جنگ به شهرهای عمده ایران کشیده خواهد شد.

از همه بدتر، ظاهر شدن نهضت‌های تجزیه طلب‌ست - جنبش‌هایی که نمایندگان برخی از آنها، قبلا زمزمه جدائی را سر داده بودند، زمزمه‌هایی که در حقیقت ممکن است مانند سرانجام یوگوسلاوی، منجر به تجزیه ایران شود. در چنین اوضاعی، نقشه سیاسی تمام منطقه، باید دوباره ارزیابی شود. مضافا، اینگونه جبهه‌بندی‌ها یا دولتهای تازه تاسیس شده، می‌توانند همسایگان و همجواران سابق ایران را تهدید کنند. همانطور که به دفعات در پهنه اروپا دیده شد، این بخش از جهان هم از کینه‌توزی‌های کهنه مصون نبوده‌است.

هر چه این سناریو، وحشتناک و غم‌انگیز بنظر می‌رسد، احتمال بوقوع پیوستن آن کمتر از حالات دیگر است چرا که علاقه رژیم به استمرار قدرت تاکنون مانع از بروز اختلافات جدی داخلی شده و

ارتش هم دخالتی در سیاست نکرده است. ولی بسیار بعید بنظر می‌رسد که نیروهای دموکراتیک، بتوانند در چنین اوضاعی، با وجود اختلافات و خشونت‌های داخلی، پیروز شوند. در واقع، در این شرایط، پیروزی معمولاً نصیب پرزورترین و بی‌رحم‌ترین نیروئی می‌شود که در عین‌آنکه در اقلیت قرار دارد، فرصت طلب نیز هست. این به زیان اکثریت خاموشی است که هنوز به اصول مردم‌سالاری پای‌بند است. ایران، یا آنچه که از آن باقی می‌ماند زیر یوغ یک حکومت تک‌سالار می‌رود که الزاماً نه بهتر از آنچه اکنون بر اریکه قدرت تکیه زده، که احتمالاً بدتر از آن هم خواهد بود.

روند رویدادها

مسلم‌ها در سناریوی اول، یعنی سرنگون کردن رژیم ملایان از طرق قانونی در مجلس، می‌توانند مطلوب‌ترین شیوه و راهکار باشد. من صمیمانه یکایک ایرانیان را به پی‌گیری آن روش، تشویق و ترغیب کرده و در عین حال از نمایندگان رژیم حاضر درخواست می‌کنم که این فرصت را برای ترک مسالمت‌آمیز قدرت، غنیمت بشمارند. ولی احتمالاً تصویری ساده لوحانه است که انتظار داشته باشیم رژیم، بی‌دغدغه از صحنه سیاست خارج شده، از کنترل دستگاه‌های دولتی چشم‌پوشی کرده و پایان جمهوری اسلامی را اعلام کند.

در سناریوی دوم، که احتمال وقوعش بیشتر است، رژیم، علیرغم درخواست اصلاحات از سوی مردم، خود را بر سر قدرت نگاه می‌دارد و سرانجام شهروندان، خشمگین و سرخورده، اختیار امور را بدست خود می‌گیرند. مردم از رژیم می‌خواهند که قدرت را به یک کمیسیون موقت خودساخته و یا به یک دولت ائتلافی کوتاه‌مدت بسپارد تا آینده سیاسی کشور از طریق یک همه‌پرسی معین شود، و در عین حال، چه با تجدید نظر و چه از طریق طرحی نو، قانون اساسی مناسبی تدوین شود. به عقیده من، احتمال رویارویی یا برخورد عمومی وجود دارد، ولی امیدوارم که اوضاع به وخامت یا اختلافات داخلی و یا هرج و مرج نیانجامد.

به این دلیل، رزم‌آرائی من برای آینده مبتنی بر طرح مشروطی برای یکی از دو سناریوی اول و دوم است - به این منظور که از وخامت اوضاع جلوگیری شده و به هرج و مرج عمومی مشروح در سناریوهای سوم و چهارم کشانده نشود.

آنچه در بطن رزم‌آرائی اصلی من، در رویارویی با رژیم کنونی وجود دارد، بر گرد این محور می‌چرخد که برای خروج ملایان حاکم از صحنه سیاست فرصتی بدور از خشونت و مسیری مسالمت‌آمیز فراهم و

اطمینان حاصل شود که اوضاع از محدوده سناریوهای اول و دوم فرا تر نرود. البته، بدون تردید، وقتی از استراتژی ترک قدرت صحبت می‌شود باید فرض کنیم که ملایان حاکم واقعا قصد خروج از حاکمیت را در سر دارند. اخیرا اطلاعات و اثنقی در مورد آمادگی بعضی از شخصیت های بلندپایه و نیز صاحب‌منصبان عالی‌رتبه نیروهای انتظامی - که عده ای از آنان با من ملاقات هم کرده‌اند - دریافت کرده‌ام که آمادگی خود را برای همکاری و کمک به این روند اعلام کرده‌اند.

ممکن است بعضی در صداقت ادعاهای این اشخاص تردید کنند. ولی من می‌توانم به عنوان نمونه، احساسات واقعی و اعتقادات یک پاسدار انقلاب را درک کنم که تقریبا همسن و سال من است و امروز، پیامدهای آنچه را که زمانی یک وظیفه مقدس می‌پنداشت، به خوبی دریافته است. آنان امروز، شاهد بی‌عدالتی‌های مریبان و پیش‌کسوتان خود بوده و دیگر حاضر نیستند که اسلحه خود را به سوی هم‌وطنان بیگناه خود، برگردانند.

من یقین دارم که رهبران رژیم می‌دانند که اعتبار مذهبی گذشته خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند. فقط کافی است که به نتایج انتخابات نگرینسته و آمادگی مردم را در گزینش هرآنچه که از حکومت ملایان بدور است و به سوی دمکراسی و آزادیخواهی و ترقی خواهی می‌رود، به وضوح ببینند. احتمال دارد تک‌تک رهبران فعلی رژیم، نپذیرند که حکومت مذهبی، از لحاظ یک فرایند، به پایان راه خود نزدیک می‌شود ولی در عین حال نمی‌توان انکار کرد که این اندیشه و باور، در تمام سطوح و با شتاب در حال سقوط است.

سخنی با ملایان حاکم

در این مقطع از زمان، من با صراحت از ملایان حاکم دعوت می‌کنم که بگذارند یک همه‌پرسی ملی آینده کشور را معین کند تا اگر ملت رای خود را علیه استمرار و ادامه جمهوری اسلامی صادر کرد، آنان با مسالمت از مقام خود کناره‌گیری کنند. ملایان حاکم، بیش از هر کس دیگر باید نگران سلامت و امنیت خود در برابر انتقام توده‌های خشمگین باشند. در این میان، فقط بخش کوچکی از نیروهای امنیتی به حفاظت آنان خواهند شتافت ولی ملایان نیز بی‌تردید در این اندیشه هستند که در سقوط نظام، چه کسی بفکر ایمنی آنان خواهد بود.

من نمی‌توانم به پیش‌گویی وقایعی پردازم که در یک نظام جمهوری جدید رخ خواهد داد. ولی اگر من در آینده در موضع رهبری باشم و تا جایی که در چهارچوب قانونی و توانائی ویژه یک پادشاه

مشروطه وجود دارد، حاضرم پناه ملایان در برابر یک موج احتمالی «عدالت انقلابی» از سوی شهروندان انتقام‌جو باشم - موجی که در سالهای اول انقلاب اسلامی نیز، رخ داد. ملایان حاکم به احتمال زیاد درک می‌کنند که هیچ گروه و حزب سیاسی و رهبر ملی در موقعیتی قرار ندارد که بتواند در دراز مدت آنان را از خشم ملت مصون نگه دارد. فقط نظام پادشاهی به دلایل تاریخی، از مشروعیت و قدرت اخلاقی ویژه‌ای برای دعوت به آرامش و آشتی گروه‌های سیاسی رقیب برخوردار است. نظام پادشاهی، در قرون گذشته بطور کلی نه عداوتی با ادیان داشته و نه کینه‌توزی‌ای با ملایان. در یک دولت غیرمذهبی و قانونی، این وضع در آینده نیز تداوم خواهد داشت.

در حقیقت و برپایهٔ تماس‌های خود با ملایان به نیکی آگاهم که بسیاری از آنان عملاً روی تئوری «پرهیز از انتقام‌جویی در آینده»، حساب می‌کنند. با این وصف، نمی‌توانم در یک محاکمهٔ قانونی و تحقیقات قضائی در رابطه با ادعاهای قربانیان بی‌عدالتی، فساد و اعمال جنایت‌کارانه مقامات گذشته، حق شفاعت برای خود قائل شوم. من دست به چنین کاری نخواهم زد. با همین استدلال مسلم است که متهم، حق محاکمه عادلانه و حق بهره‌جویی از یک وکیل مدافع در یک دادگاه رسمی و خالی از عناد را خواهد داشت. قانونی مبتنی بر اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، باید اولین گام در تحکیم اهداف مردم‌سالارانهٔ ما باشد. در همین راستا بخاطر داشته باشیم که بدگمانی، دیرینه‌ترین دشمن دموکراسی است و در نتیجه نباید فرصتی برای گسترش پیدا کند.

کلید موفقیت این سناریو موضعی است که نیروهای سرکوب‌گر خود رژیم، به ویژه نیروی بسیج و پاسداران انقلاب و یگان‌های مخصوص دیگر در پیش خواهند گرفت. این نیروهای قهریه، بیش از هر عنصر دیگری در رژیم باید نگران آیندهٔ خود باشند. شکی نیست که اغلب آنها با شجاعت و با افتخار، از کشور خود در دوران جنگ، دفاع کردند و تلفات زیادی دادند. ولی متأسفانه برخی از آنان در گرداب حرص و طمع و فساد گرفتار شدند و با پایمال کردن حقوق برادران خود امتیازات ویژه‌ای بدست آورده‌اند. اگر رژیم سرنگون شود آنان دلایل متعددی دارند که نگران آیندهٔ خود باشند. آنان هم مانند ملایان حاکم امید دارند که از خشم توده‌های انتقام‌جو در امان بمانند. بسیاری از آنها امید خود را از دست داده و کاملاً درک می‌کنند که این نظام دیگر نمی‌تواند به وعده‌های خود عمل کرده و یا حتی در پایان راه، از آنان حفاظت کند. بنابر این، دقیقاً همین گروه، در جستجوی رهبری هستند، ماورای این نظام که بتواند چنین حمایت و پناهگاهی را پیشنهاد کند. این نکته احتمالاً یکی از مهمترین موضوعاتی است که مستقیماً با روند یک آشتی واقعی و پردوام مرتبط بوده و به عقیده من زیربنای ترقی و ثبات آینده ما و ضامن موفقیت روند مردم‌سالاریست.

در واقع پیشنهاد پناهندگی به ملایان حاکم و قوای امنیتی آنان، حائز اهمیت بسیاری است و احتمالاً این امید واقعی را القای کند که آنان می‌توانند در دوره‌ی گذار نقشی داشته و الزاماً قربانیان آن نباشند. می‌توان پیش‌بینی کرد که طبقه‌ی حاکمی که در راس هرم قدرت قرار دارد و منزوی شده، سعی خواهد کرد به قوای خود بقبولاند که به مخالفین اعتماد نکنند، چون هر که بر مسند آنان تکیه زده و وارد صحنه شود، بدون استثنا به انتقام و نابود کردن یکایک آنان خواهد پرداخت. این آخرین امید ملایان حاکم برای جلوگیری از ارتداد نیروهای امنیتی و پیوستن آنان به صف مخالفین است. به همین دلیل، من معتقدم که در رزم‌آرائی ما باید یک روزنه و یک راه خروج باز گذارده شود - راهی که همه طرفداران سابق رژیم را که امروز سرخورده و بیدار شده‌اند به نفع نهضت ملی برای آزادی و دموکراسی از آنها جدا کند.

آن دسته از افرادی که امید دارند با سقوط رژیم از میان نروند، چه تعهد و مسئولیتی بر دوش دارند؟ آنان باید از همین لحظه از اعمال زور علیه مردم و علیه دانشجویان فعال، زنان، جوانان یا شهروندانی که خواستار آزادی و عدالت‌اند خودداری کنند - همانطور که برخی در این اواخر، این خودداری را نشان دادند. نیروهای امنیتی باید نشان دهند که در جبهه‌ی مردم هستند. وقتی رژیم ارتداد نیروهای امنیتی خود را حس کند، به این نتیجه خواهد رسید که ادامه‌ی مقاومت در برابر اراده‌ی مردم بی‌فایده است. در واقع بسیاری از بلندپایگان رژیم اکنون، با تامل تنها نقش ناظر صحنه را ایفا می‌کنند و دخالت چندانی در نظام ندارند. چنین بی‌تفاوتی و چنین اضطراب گسترده‌ای در میان نیروهای قهریه‌ی رژیم بیش از هر چیز حاکی از آن است که رژیم تا چه اندازه شکننده و آسیب‌پذیر شده است.

امکان دارد که عده‌ای، تا پایان کار رژیم، دست از مقاومت برنداشته و مذبوحانه و به سه دلیل از آن پشتیبانی کنند: اول، بخاطر اینکه راه خروجی در سقوط نظام فعلی برای خود نمی‌بینند. دوم، به این دلیل که هنوز تصور می‌کنند رژیم می‌تواند خود را نجات داده و موقعیت خود را حفظ کند؛ و سرانجام بخاطر اینکه علایق مالی و شخصی قابل توجهی دارند که رابطه‌ای تنگاتنگ با استمرار حکومت فعلی دارند. من بار دیگر به آنها یاد آوری می‌کنم که قدرت واقعی نهایتاً در دست مردم است. این گروه احتمالاً می‌تواند مدت زمان کوتاهی را برای ادامه‌ی پشتیبانی خود دست و پا کند، اما سرانجام مهلت آنان پایان خواهد گرفت.

اکثر عناصر تهدید کننده‌ای که می‌توانستند مانع عمده‌ای برای مبارزه‌ی ملی ما باشند، امروز آمادگی خود را برای پیوستن به صفوف مردم و مبارزه در کنار ملت نشان می‌دهند. این نکته باعث دلگرمی من است، چرا که بازمانده‌ی دستگاه رژیم انگیزه‌ی چندانی برای مقاومت تا آخرین لحظه را ندارد. زمانی که

این واقعیات روشن شود، سرعت فروپاشی رژیم، موجب شگفتی همگان خواهد شد. مخالفت هر چه شدید تر شود تعداد بیشتری به رژیم پشت خواهند کرد.

سه قشر جامعه ایرانی، با نفوذ قاطع سیاسی

در سقوط رژیم ملایان چه کسانی نقش کلیدی خواهند داشت؟ اصولاً سه قشر در جامعه، نقش هائی تعیین کننده ایفا خواهند کرد.

نخستین قشر، مرکب است از فعالان سیاسی از طبقه روشنفکر، دانشجویان، دانشگاهیان، روزنامه نگاران، نویسندگان، روشنفکران، متخصصان، پزشکان، فن‌آوران و امثال آنها. این گروه‌ها علاقه وافری به مسائل سیاسی داشته و عموماً با رژیم ملایان مخالف و در فعالیت‌های سیاسی، حتی الامکان سهیم هستند. آنان در مبارزه با رژیم، خط اول جبهه را تشکیل داده و خواستار از میان برداشتن اختناق اند.

دوم بخش سنتی جامعه ایران که در طول تاریخ با پشتیبانی از فعالان سیاسی خط اول جبهه، نفوذ خود را اعمال کرده است. این گروه در بخش اقتصادی، در کسب و تجارت و در اتحادیه‌های کارگری متمرکز است که در زمان تنش و برخوردهای سیاسی تجهیز می‌شوند. ولی اگر قرار است که بین عناصر مخالف رژیم یک هماهنگی برقرار شود باید از پیش در باره اینکه کدام گروه در چه برهه‌ای از بحران چه خواهد کرد و ترتیب آن عملکردها در شرایط متفاوت، چگونه خواهد بود، بیاندیشیم. اگر چه بازاریان و ملایان سنتی نقشی کلیدی دارند ولی پیش از آنکه سقوط رژیم کاملاً مشهود شود و پیش از آنکه فعالیت قشر روشنفکر جانی تازه بخود بگیرد، نمی‌توان از آنان انتظار داشت که ابتکار عمل را به دست بگیرند. عشایر و سایر افرادی که بدور از پایتخت زندگی می‌کنند نیز جزئی از این مجموعه هستند. این بخش در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند از طریق اعتصابات و نافرمانی مدنی، اوضاع را مختل کند. در نهایت، آنها می‌توانند چرخهای اقتصادی را فلج کرده یا کاملاً از کار بیاندازند که در واقع، علائم یک هشدار و نمودار نوع مخالفتی است که در ایران شاهدش بوده‌ایم.

نهایتاً ما نباید تعداد نامعلومی را که در قالب سایر قشرهای کلیدی جامعه فعالیت می‌کنند، از یاد ببریم - مانند برخی از ملایان وابسته به رژیم و سپاهیان و نیروهای انتظامی و پاسداران. گروه اخیر فعلاً با رژیم مرتبط است ولی اندیشه سیاسی واقعی آنان هنوز به شکلی علنی و واضح بیان نشده است. نیروی نظامی رژیم نیز نقش مهمی بر عهده دارد، چرا که می‌تواند از سرکوب دانشجویان فعالی که خواستار کسب حقوق خود و استقرار مردم‌سالاری هستند خودداری کرده، و از همکاری با نظام

امتناع کنند. هدف من اینست که آن تعداد را که تا آخرین رمق مقاومت خواهند کرد کاهش داده و به حداقل برسانم.

اما ما چگونه می توانیم طبقه روشنفکر و فن آوران داخل رژیم را تجهیز کنیم؟ آنها چگونه می توانند رژیم را تحت فشار گذارده، نه تنها خواستار حقوق فعلی خود باشند بلکه به مراحل بعدی آن نیز بیاندیشند؟ ما باید اطمینان حاصل کنیم که آنها می توانند به طریقی اظهار نظر کنند که سرانجام آن به تشکیل یک جامعه مدنی واقعی یاری کند. کوششهای واحد هائی مانند کانون نویسندگان و گروه های حرفه ای دیگر، مانند پزشکان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگاران، فن آوران و کارشناسان باید رساتر شده و به اطلاع شمار بیشتری از شنوندگان برسد. در میان جامعه برون مرزی، استعداد های فراوان و در واقع برخی از درخشان ترین مغزهای جهان وجود دارد. این دسته از ایرانیان همراه و همگام با هموطنان داخل کشور باید اعتراضات خود را به گوش دولت برسانند که اوضاع کنونی به هیچوجه قابل تحمل نیست. ما باید تلاش خود را به ایجاد یک تغییر اساسی معطوف کنیم. بنابراین ما می توانیم اقتدارگرایان را از فکر نادیده گرفتن و از میان بردن احساسات مردمی منصرف کنیم. رادیو تلویزیون های خارجی که برنامه های زنده به سوی ایران پخش می کنند، تسهیلات موثری را برای ایرانیان به منظور داد و ستد فکری و گفتگو فراهم کرده اند و در عین حال فشار بیشتری به رژیم وارد می کنند که دیگر نمی تواند امواج تبلیغاتی را به انحصار خود در آورد.

رژیم ملایان باید به طور مستمر مورد فشار قرار گیرد - فشار از جانب مردمی که از هر فرصت و روزنه ای برای دستیابی به آرمانهای آزادیخواهانه خود استفاده می کنند. حتی رویدادی مانند یک مسابقه فوتبال می تواند نتایج غیر منتظره ای را به همراه بیاورد. وقتی در ۱۹۹۸، در حین مسابقات مقدماتی جام جهانی، ایران به یک پیروزی دست یافت، مردم به خیابانها ریخته، زنان روسری های خود را برداشتند و اختیار اوضاع از دست رژیم خارج شد. در زمان تحریر این نوشته، بعد از یک مسابقه فوتبال در یک استادیوم بین دو تیم مشهور تهران، برخورد های شدیدی رخ داد. مردم با شجاعت علیه رژیم شعار می دادند و خواستار یک همه پرسی ملی شدند. در واکنش، پاسخ رژیم به این اعتراضات خودجوش، توسل به خشونت بود. اخیراً، بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به امریکا، ایرانیان به تعداد بی شماری در خیابانها جمع شدند و با شمع افروزی، شعارهائی در پشتیبانی و همدردی با امریکا سر دادند. همانطور که انتظار می رفت، رژیم این تظاهرات را در هم کوبید و تظاهرکنندگان را وحشیانه سرکوب کرد. این نمونه ها، در کنار مواردی مشابه، هدف بزرگی را به کرسی نشانده اند و آن جدا کردن حساب مردم از رژیم منفور ایران در انظار جهانیان است.

فشارهای مداوم باید از تمام سطوح جامعه مدنی وارد شود. در نبود این فشارها، روند ترقی خواهی فلج شده و به درازا خواهد کشید و دولت با اعطای امتیازاتی کوچک و کم ارزش، بر سر قدرت باقی خواهد ماند. موفقیت تنها هنگامی نصیب ما می شود که ما به این فعالان و عناصر ترقی خواه کمک و یاری کنیم. ما می توانیم با شکستن سد های انزوا، از طریق ایجاد ارتباط و گفتگوی مستقیم، در کنار حمایت گروه های مختلف، از آنان پشتیبانی کنیم. برخلاف دو دهه گذشته، امروز بسیاری از ایرانیان می توانند با دنیای بیرون ارتباط برقرار کرده و حتی به خارج از کشور مسافرت کنند. این شرایط باعث می شود تا به سادگی واقعیات جهان را با چشمان خود دیده، بر معلومات سیاسی خود افزوده و تشویق شوند و الهام بگیرند تا فعالیت ها و نیازهای خود را با دنیای خارج در میان بگذارند. به همین نحو، بسیاری از ایرانیانی که سالها در خارج زندگی کرده اند، اطلاعات و پیشنهادهائی برای هموطنان درون مرز خود دارند؛ کاری که با سفر به ایران بهتر می توانند به آن جامه عمل بپوشانند.

در این میان، سردمداران رژیم، جهانیان را به مبادله فرهنگی دعوت کرده اند، ولی این مبادله نباید محدود به مشاوران بلند پایه سیاسی یا استادان ارشد یک دانشگاه امریکائی یا ایرانی شود، بلکه این تسهیلات باید برای همه فعالان جامعه فراهم شود. به علاوه، جهانیان باید درک کنند که رژیم هنوز هیچ آمادگی و علاقه ای برای انجام یک گفتگوی متمدنانه با مردم از خود بروز نداده است، چه رسد به گفتگو با تمدن های دیگر. روی هم رفته، با سرعت بخشیدن و جهت دادن به روند تغییر و تحول می توان انتظار داشت که جامعه بین المللی از بی تفاوتی پرهیز کرده، واکنشی مثبت نشان دهد و مردم ایران را در تلاش برای دستیابی به خواسته هایشان تشویق کند. چنین تشویقی برای ملت هائی مانند افریقای جنوبی، لهستان، نیکاراگوئه، فیلیپین، اندونزی و سایر کشورها در برهه حیاتی تلاش آنها به منظور حذف رژیم تحمیلی و دولتهای غیر مردمی، کاملاً سودمند و موثر بود.

اما نهایتاً ایرانیان باید در موقعیتی قرار بگیرند که تصمیم گیرنده اصلی باشند. به احتمال زیاد، چنین وضعی طبیعتاً پیش خواهد آمد. در این میان، جهان خارج باید نسبت به روندی که در ایران شکل می گیرد و تکامل می یابد، حساس باشد. مردم ایران از مشارکت و حمایت بین المللی استقبال خواهند کرد، ولی نه به قیمت استقلال و هویت فرهنگی خود. در حقیقت، اوضاع مشابهی در سراسر جهان به چشم می خورد ولی جامعه بین المللی عاملی حیاتی است: این جامعه چگونه باید واکنش نشان دهد؟ آیا خود را به کناری کشیده و تنها در فکر منافع خود خواهند بود، و یا با علاقه بیشتری این مشکلات را دنبال خواهند کرد؟

موضوع اساسی، حمایت از مردم است. تصاویر گویا و دیگر مدارک و اسناد ملموس، عناصر مهمی را در این

برهه از زمان تشکیل می‌دهند. عکس دانشجوی چینی که در مقابل تانک در میدان «تی ینه من» ایستاد، تاثیر انکارناپذیری در سیاست جهانیان نسبت به دولت پکن داشت. شورش و خشونت در اندونزی نیز، افکار بین‌المللی را نسبت به آینده رژیم سوهارتو تحت تاثیر قرار داد. تظاهرات مداوم در خیابان‌های بلگراد، سرانجام میلوسویچ را از اریکه قدرت به زیر کشید و خشم جهانیان، مقاومت سرسختانه او را خنثی کرد. با این وجود، هر قدر اینگونه حمایت‌ها الهام‌بخش ما ایرانیان می‌شوند، واقعیت این است که انزوای کشور ما مانع حضور ناظران بین‌المللی به ویژه رسانه‌های جهانی شده است که می‌توانستند، با حضور خود و بازگو کردن حقیقت‌ها، ما را یاری کنند. اکثر جوامع جهانی از خواست‌های مردم ایران آگاه نیستند. تا کنون گرد آوری مدارک از داخل ایران که بتواند بصورتی مثبت افکار عمومی جهان را تحت تاثیر قرار دهد بسیار دشوار بوده است. این وضع، به ویژه در عصر اینترنت، بطور حتم تغییر خواهد کرد، مشروط بر اینکه ناظران جهانی، به ویژه رسانه‌ها، به جای آنکه به داده‌هایی که از دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم پخش و منتشر می‌شود به شبکه‌ها و روزنه‌هایی که مردم از طرق آنها خواست‌های خود را منعکس می‌کنند، توجه و افکار عمومی را ارزیابی کنند.

نقش مهمی که من به نوبه خود در تمام این جریان‌ها می‌توانم ایفا کنم و خواهم کرد، این است که تماس‌های گسترده خود را با عناصر مختلف ملی و گروه‌های اپوزیسیون در داخل و خارج ایران حفظ، و مواردی را که باید پیشاپیش مد نظر داشت، هماهنگ کنم. اما من هیچگونه تصور خامی در سر نمی‌پرورانم که بتوانم تمامی این نیروها را تحت کنترل داشته باشم. آنها باید به خاطر اعتقاد شخصی و آینده کشور به اعتبار این روش ایمان بیاورند. با این وجود، من کماکان نقش خود را در قالب عنصری امید دهنده و آینده‌نگر ایفا خواهم کرد - نقشی که بر مبنای باور استوار من به توانایی هم‌میهن‌انم پایه‌ریزی شده است، و این در زمانی است که بسیاری از مردم اطمینان ندارند که چه آینده‌ای در پیش دارند و نمی‌دانند ایران از این بن بست سیاسی چگونه خارج خواهد شد.

عملیات درون مرزی

من مرتبا با رهبران داخل کشور در تماس هستم، هم از کانال‌های مستقیم و هم از طریق سازمانهای اپوزیسیون در برون مرز. گروه‌های مختلف متعددی در این جریان دخیل هستند و بسیاری از این تماسها و کارهای سازمانی علنی نیستند، چراکه مأمورانی که در ایران هستند نقش‌های حساسی دارند. آنها شبکه‌هایی را تشکیل داده‌اند که ابعاد آن به درون رژیم کشانده شده - شبکه‌هایی که می‌توانند با فراهم کردن اطلاعات برای اقدام در مواقع حیاتی، فلج کردن رژیم را تسریع کنند. این فعالیت‌ها باید سری بمانند زیرا افشای آنها مسلما به آن دسته که با من همکاری دارند و خود را وقف اقدامات آینده کرده‌اند،

لطمه خواهد زد. عملیات آنها از مجراهای زیر زمینی که اکثراً دست نخورده باقی مانده‌اند، هماهنگ می‌شود. آگاهی در باره کادر این افراد بسیار محرمانه و تماس تنها از طریق رسته‌های فرماندهی منظم صورت می‌گیرد.

این نکته‌ای حیاتی‌ست که فعالان، از افشای وجود خود به هر نحوی که زود رس تلقی شود، خودداری کنند، زیرا عملیات ویژه در زمانی که رژیم هنوز کنترل اوضاع را در دست دارد، فقط ارزش سمبولیک خواهد داشت و به سرعت خنثی و سرکوب خواهد شد. من پیوسته به حفظ جان افراد اصرار ورزیده و به عملیاتی رضایت نخواهم داد که صرفاً جنبه تظاهرات داشته و به قیمت مرگ زود رس و ناروای میهن پرستان شجاع ما بیانجامد. نکته بسیار مهم دیگر اینست که این گروه‌ها باید در مناسب‌ترین زمان یعنی وقتی که رژیم کنترل اوضاع را از کف می‌دهد، وارد مرحله عملیاتی شوند.

در این زمان یکی از مهم‌ترین مسائل، نیاز به پشتیبانی گسترده مادی و معنوی از ناحیه جامعه ما برای تمامی این شبکه‌ها و سازمانهای داخل و خارج کشور است. هر ایرانی صرف‌نظر از امکانات خود، می‌تواند و باید در حدود توانائی، به این نهضت و جریان کمک و در این تلاش شریک باشند. اکنون که بالاخره فرصت برای تغییر و تحول موثر فراهم شده وظیفه ماست که در آن سهیم شده و صراحتاً تعهد خود را برای آزادسازی وطن‌مان ابراز کنیم.